بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 25 اردیبهشت 1396.

عرض کنم خدمت شما دیروز آن روایت 44892 که در مورد این بود که فرائض را با آن آشنا شوید، عرض کردم که مراد یا فرائض زید است یا فرائض عمر، این یک روایتی که ظاهرا اصل این روایت هست یعنی اصل اینکه فرایض عمر را می گفتند به خاطر اینکه در فقه امه به چیزهای عمر قضاوت های عمر به طور کلی خیلی اعتنا می شده است. و در مسئله قضاوت، به قضاوت های عمر اعتنا می شده است و یک روایتی هم بود 44853 مشابه همین بحث ما از زراره نقل هست. عن زراره قال الزراره عن ناس و العامه فی احکامهم و فرائضهم یقولون قول قد اجمع علیهم و هو حجت علیهم همان بحث کلاله را مطرح می کند شبیه همان روایتی که از امام باقر علیه السلام هست اینها را سؤال می کند. بحث کلاله أمی و ابی و روایت مفصلی است. تکه ای که مورد استشهاد من بود، می گوید که یک تکه ای هست می گوید فلم فرّقتم بینهما فقالوا السنه و اجماع الجماعه قلنا سنه الله و سنت رسوله أم أو سنه الشیطان و اولیائه؟ فقالوا سنه فلان و فلان. این روایت که فلان فلان ظاهرا اولی و دومی مراد هست. خب این از این جهت. ولی ظاهرا در این روایت مراد یک روایت دیگر هست یک مقداری روشن تر می کند این فرائض را که به احتمال زیاد با روایت مورد بحث ما در اصل یکی است. روایت 44861 به همان بکیر آن هم بکیر آن روایت مورد بحث ما به بکیر منتهی می شد آن هم به بکیر منتهی میشود. قال جاء رجل الی ابی جعفر علیه السلام فسأله عن امرأه ترکت زوجها و اخوه لأمها و اخت لأبیها فقال للزّوج النصف ثلاثه اسهم و للاخوه من الأم الثلث سهمان و للاخت من الأب السدس سهمٌ فقال له الرجل فان فرائض زید و فرائض عامه و قضات علی غیر ذا یا ابا جعفر یقولون للأخت من الأب ثلاثه اسهم تسیر من سته تعول الی ثمانیه. بعد شبیه همین روایت است. که بحث همین آیه را می آورد که

این روایت بکیر به نظر می رسد که همه اینها قطعات یک روایت واحد هستند. مسائل مختلفی که مربوط به عول هست از امام علیه السلام سؤال کرده اند امام علیه السلام پاسخ داده اند و هر چیز قسمت هایی از روایت را آورده شده است. یک مقداری تقطیع شده است و یک مقداری الفاظش کم و زیاد شده است. علی أی تقدیر آن تعبیری که اینجا دارد در این روایت می گوید فان فرائض زید و فرائض عامه و القضات علی غیر ذا که در نقل کافی جلد 7 صفحه 102 حدیث 4 و فقیه جلد 4 صفحه 278 حدیث 5623 که روایت را نقل کرده است همین فرائض زید دارد. ولی در تفسیر عیاشی یک ابن مسعود هم اضافه دارد. می گوید فرائض زید و ابن مسعود و فرائض العامه و القضات علی غیر ذلک. علی أی تقدیر اینها هست همین این جور چیزها هست. به خصوص اینها روی زید بن ثابت خیلی اهتمام داشتند. یک سری روایاتی از پیغمبر هم در مورد زید نقل کرده اند افرضکم زید در این سبل السلام جلد 3 صفحه 2 و فتح الباری جلد 12 صفحه 17 اینها را نقل کرده است می گوید اصحاب السنن و همه اینها نقل کرده اند و مصادرش را در اینها دارد. یا در مستدرک حاکم می گوید که افرض امتی زید بن ثابت یک همچین روایت هایی نسبت به زید بن ثابت به عنوان کسی که عالم، افرض یعنی عالم به فرائض وعلم به میراث. نسبت به زید بن ثابت به خصوص در بحث میراث یک عنایت ویژه ا در میان عامه و اینها بوده است. این یک نکته.

نکته دوم این است که بحث کلاله را که عرض می کردم کلاله یک بحث مفصلی در کتاب های عامه دارد تفسیر لت فقه همه جاهایشا به این کلاله پرداخته شده است. بعضی ها می گویند که کلاله یک واژه خیری غریبی بوده است. بعضی ها می گویند که قرآن اولین بار به کار برده است. البته اصل غریب بودنش همین جور است ولی معلوم نیست اولین بار قرآن به کار برده باشد و اینها یک مقداری فکر می کنم که برای دفاع از عمر باشد. چون عمر این کلاله را معنایش را نمی دانسته است می گوید که من از دنیا رفتم و نفهمیدم بالاخره کلاله یعنی چه. روایت هایی نقل می کند از عمر که از پیغمبر پرسید که معنای کلاله چیست. من حدس می زنم یک مقداری این بعضی از چیزها یک نوع دفاع باشد. علی أی تقدیر غرض من این است که در اینکه کلاله به هر حال یک واژه سختی بوده است و واژه ای نبوده است که معنایش راحت باشد در این مسلم است که یک واژه غریب بوده است. در عامه و کتب تفسیری می گویند که کلاله گاهی اوقات به میت گفته می شود میتی که وارثش پدر و مادر نیستند و وارثش برادرانش هستند. گاهی اوقات به آن وارث هایی که آن برادر و خواهر پدر و مادری و امثال اینها کلاله گفته می شود. در اینکه کلاله به جایی که وارث یعنی به برادر أمی برادر أبی و عرض کنم خدمت شما برادر أبوینی لله گفته می شود مسلم است که بعضی روایات هم از حضرت امیر در این مورد نقل شده است. ولی اینکه به میّت هم کلاله گفته می شود من احتمال می دهم که تفسیر کلاله به میت ناشی از تفسیر غلط همین آیه دوازدهم سوره نساء باشد. اصل کلاله در اصل لغت مصدر بوده است. این هم دارم در چیزها. به معنای احاطه است. بنابر یک قولی. به معنای به اصطلاح کلّ أی اعیی از پا افتادن از راه ماندن. به معنی سختی دشواری و امثال اینها. به معنای مصدری هست ولی کنایه از آن چیزی که اصلی نباشد و فرعی باشد امثال اینها. که فرعی بودن مثلا یک جمله ای در کتاب های لغت دارد می گوید که العرب تقول لم یرثه کلالهً أی لم یرثه عن عرضٍ بل عن قرب و استحقاقٍ. به صورت عرضی و خلاصه نسب فرعی نبوده است. عن قربٍ و استحقاقٍ. یا مثلا می گوید عبارت یک شرعی فرزق هست در کتب لغت دارند. می گوید

ورثتم غنات الملک لا عن کلالهٍ

نیزه حکومت را به ارث بردید لا عن کلالهٍ. این را توضیح می دهند

أی ورثتموهم وراثت قربٍ لا وراثه بعدٍ.

وراثت کلاله ای یعنی وراثت بعد. اصلش به معنای بعید بودن، بعد داشتن، فرعی بودن، کلاله را می گویند اکلیل مثلا می گوید کل محتس بالشیء من جوانبه فهو اکلیلٌ و به سمیت لأن الوراث یحیطون به من جوانبه. همان توضیحی که در جلسه قبل دادم که یک پدر داریم و یک فرزند داریم که پدر و فرزند در عمود نسب هستند. بالا و پایین هستند. آنهایی که دو طرف هستند. اینها را میگوید به اعتبار اینکه اینها اطراف و حاشیه شیء هستند به این اعتبار به آنها کلاله گفته می شود. کلاله اینکه خود آن میّت کلاله گفته می شود هیچ تناسب ندارد. به وارث چون حاشیه شیء است فرع شیء است ارثش ارث به اصطلاح فرعی هست آن خب تناسب دارد. من فکر می کنم اینها این آیه ان کان رجلٌ یورث کلالهً، کلالهً را حال گرفتند یا خبر کانَ گرفتند و ان کان رجلٌ یورث کلالهً. گفته اند اگر رجلی که موروث هست یورث را وصف رجل گرفته اند و کلالهً را خبر کان گرفته اند. ان کان رجلٌ یورث کلالهً. خب گفته اند کلالهً باید به آن میت اطلاق داشت باشد موروث میت است دیگر. در حالی که نه کلالهً مفعول مطلق می تواند باشد که در بعضی چیزهای دیگر هم مفعول مطلق گرفته شده است در تجزیه و ترکیب این واژه و آن هم بعضی ها مفعول مطلق گرفته اند ولی باز هم برگردانده اش به حال. یک جوری خواسته اند به حال برگردانند. ولی به نظر می رسد اگر بخواهیم مفعول مطلق بگیریم خیلی راحت می توانیم بگوییم که با توجه به مفعول مطلق بودن کسی که موروث هست ارثی که ارث عرضی است ارث آن سلسله اصلی نسب نیست سلسله فرعی نسب که خود همین اشاره به این است که ارثش از ناحیه کسانی هست که سلسله اصلی نیستند و سلسله فرعی هستند یعنی برادران و خواهران امی. این را دیگر اصلا مسلم است در کتاب تفسیر مراجعه کنید مسلم است که این آیه مربوط به

سؤال:

پاسخ: در جلسه قبل عرض کردم بحث این است می گوید ارثش عرضی است. یعنی موروث بودنش. بحث سر این نیست که وارث فرعی است یا اصلی. این اصلا موروث بودنش یعنی طریقه ارثش از طریق اصلی نیست. برادران أبی ولو خودشان در حاشیه هستند ولی حاشیه ای هستند که در سلسله اصلی نسب قرار دارند. آن فرق دارد آن یستفتونک فی الکلاله آن آیه آخر سوره نساء سؤال از خود وارث ها هست. می گوید وارث هایی که حاشیه ای هستند. یک موقعی ما می گوییم وارث حاشیه ای است یعنی در آن سلسله اصلی نسب هست ولی وارث حاشیه ای وارث جنبی وارثی که دو طرف سلسله نسب قرار گرفته است. خب این ظاهرش می شود همان برادران أبی که در آن سلسله اصلی هست ولی جانبی ست. به خلاف این این می گوید ارثش اصلا جانبی است. ارثش وقتی ارث جانبی باشد یعنی از طریق سلسله اصلی نسب کأنه ارث نمی برد.

سؤال:

پاسخ: نه قرب بعدٍ هست. قرب و بعد یعنی ارث عن بعدٍ. ارث عن عرضٍ. یعنی آن ارثی که مال سلسله اصلی نسب نیست. بله ولو قرب هست ولی در اینکه علی أی تقدیر کلاله مربوط به برادران هست بحثی نیست. هم در روایات ما هست هم در عامه است. بحث ما این است که چطور شد این آیه اول کلاله أمی از آن در آمد و آن آیه آخر کلاله أبی در آمد. من تصور می کنم که خود نحوه تعبیر آیه را اگر دقت شود می شود از آن کلاله أبی در اورد از آن آیه آخر سوره نساء و از این آیه کلاله امی اورد. یک نکته ای عرض کنم ما چند روایت داریم در مورد کلاله یک بابی دارد در کافی به نام باب الکلاله. سه روایت دارد من سه روایتش را بخوانم

عن محمد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام اذا ترک الرجل اباه أو امه أو ابنه أو ابنته اذا ترک واحدا من هؤلاء الاربعه فلیس هم الذین أنا الله عزّ و جل قل الله یفتیکم فی اکلاله. آن کلاله ای که در آخر سوره نسآء هست، پدر و مادر و دختر و پسر اینها نیستند. اشاره می خواهد بکند که مال آن سلسله اصلی نسب که بالا و پایین است آن نیست آن حاشیه نسب هست. در روایت حمزه بن حمران قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الکلاله فقال ما لم یکن ولدٌ و لا والد. من احتمال می دهم که این سؤآل هم از این آیه آخر سوره نساء باشد نه از آن یکی. یک نکته ای این تعبیر هست ما لم یکن ولدٌ و لا والد. تعبیر ما دارد. نه من. ما لم یکن ولدٌ. من فکر می کنم علتی که ما تعبیر کرده است چون اصل کلاله مصدر است. مصدر هست و این جا می خواهد بگوید که ما لم یکن یعنی جایی که ولد و والد نباشد، اینجا ولو مصداقش در واقع برادران أمی هست ولی چون اصلش مصدر بوده است و اینها تعبیر ما آورده است. روایت بعدی هم عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبی عبد الله علیه السلام می گوید الکلاله ما لم یکن ولد و لا والد. یک روایت دیگر هم ما لم یکن ولد و لا والد در معانی الاخبار هست آن هم یک سند سومی دارد. محمد بن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن أبی عبد الله علیه السلام علی أی تقدیر در اینکه کلاله مراد کسانی هستند حاشیه نسب هستند این بحثی نیست. یک روایتی هم از حضرت امیر نقل کرده اند در مورد کلاله در ارشاد شیخ مفید است. می گوید کلاله برادر أبوینی هست و برادر أمی هست و برادر أبی تنها. هر سه اینها کلاله هستند. آنهایی که خویشاوندی انها به برادری هست. ولی اینها معلوم نیست با وجودی که کلاله را به خود وارث اطلاق کرده است معلوم نیست در آیه قرآن در آن آیه سوره دوازده آن واژه کلاله مراد برادران باشد. ولی در مورد برادران هست. دو بحث است. یک بحث اینکه کلاله ای که آنجا به کار رفته است به چه معنا است. آن کلاله ممکن است همان معنای ارث فرعی و ارث جانبی و امثال اینها باشد. به اعتبار اینکه در این آیه ارث جانبی برادران أمی را که بیان کرده است کلاله بعد از ان به خود برادران أمی هم اطلاق شده است. کما اینکه لغهً هم کلاله در مورد برادران امی هم می تواند اطلاق شود به خاطر اینکه حاشیه نسب هستند و در عمود نسب واقع نیستند. خب حالا این بحث تمام. عرض کنم خدمت شما یک نکته دیگری هم در مورد مطالبی که در جلسات پیش صحبت بود عرض کنم در تکمیل عرایض سابقم. ببینید ما در مورد فی عمٍّ و عمّهٍ

حالا آن بحث کلاله را می گفتم یک عبارت دیگر هم من اینجا یادداشت کرده ام آن هم بخوانم بد نیست. در مجمع البیان این جوری دارد در مورد کلاله

می گوید اصل الکلاله الاحاطه و منه الاکلیل، تاج لاحاطته بالرأس چون سر را از دو طرف تاج رویش قرار می گیرد و منه الکل باحاطته بالعدد فالکلاله تحیط باصل النسب الذی هو الولد والوالد. اصل نسب یعنی آن عمود نسب ولد و والد است. اینها احاطه کرده اند آن عمود نسب را یعنی حاشیه های نسب هستند. و قال ابو مسلم اصلها من کلّ أی اعلی فکأن الکلاله تناول المیراث من بعدٍ علی کلالٍ و اعیی. زورکی کأنه دارند ارث می برند. ارث بردن با زور و کلال و با سختی ارث می بنرد. ارث بردن به نحو سخت. اینها همه می تواند کنایه از این باشد ارث بردنی که طبیعی نیست یک نوع کأنه ارث بردن غیر طبیعی است. به خصوص با توجه به آن ذهنیت جاهلی ای که وجود داشته است که نسب اصلی را نسب پدری میدانستند کأنه اصل کلاله باید شاید آن آن که از سلسله آن نسب پدری که نسب اصلی هست ارث تقسیم نشود بیاید در نسب مادری خود این یک نوع سختی و دشواری هست که در مورد نحوه ارث بردن وجود دارد. خب عرض کنم خدمت شما ما خلاصه عرض ما این بود که روایت سلمه بن محرز که تعبیر می کند فی عمٍّ و عمه، آن مراد عمٍّ و عمه یا عم و عمه ابوینی است خصوص ابوینی است به اعتبار اینکه متعارفا ابوینی است أبی و امی آنها خارج از متعارف هستند. خصوصیاتی در آنها هست اگر آن خصوصیات بود ذکر می شد اطلاق مقامی اقتضا می کند که آنها باشد یا اصلا ممکن است بگوییم هم ابوینی هست هم أبی است انصراف دارد به آن که در سلسله اصلی نسب هست نه سلسله فرعی نسب. یعنی علی أی تقدیر آن که می خواهم بگویم این است که عمه و عموی امی را شامل نمی شود به یکی از این دو بیانی که عرض کردم. اینجا یک توضیحی در مورد این اطلاق مقامی عرض کنم ما در جلسات قبل اشاره می کردیم که این سؤال ولو سؤال عام است ولی معمولا این سؤالات از یک قضایای شخصیه ای ناشی می شود و این باعث می شود که یک کأنه انصراف گونه ای به مورد متعارف پیدا کند. خب برای توضیح بیشتر این مطلب اجازه دهید چند چیز را من توضیح دهم. ببینید یک موقعی ما یک اطلاق لفظی داریم در جایی که مثلا امام علیه السلام حکم عام مسئله را دارد بیان می کند. حکم عام مسئله بیان می کند خب فرض کنید می گوییم که العالم یجب اکرامه. یا اینکه سائل از یک سؤال کلی سؤال می کند. می گوید سألته عن العالم فقال یجب اکرامه. یک موقعی اینگونه است. یک موقعی است که نه، امام علیه السلام دارد از امام از یک قضیه شخصیه سؤال می کند. یک نفر می آید می گوید که حسن آقا عالم است ان أخی عالمٌ امام علیه السلام می گوید اکرم. سؤال از یک قضیه شخصی است. اینجا به اصطلاح عمومیّت از راه ترک استفصال است. ترک استفصال در جایی هست که یک قضیه شخصیه باشد. قضیه شخصیه خودش اطلاق ندارد. آن این برادر شما که عالم هست این ممکن است این عالم به علم دین باشد ممکن است عالم به غیر علم دین باشد یکی از اینها است. به خلاف آن جایی که اکرم العالم می گوییم. اکرم العالم اطلاق دارد همه صور را شامل می شود. به خلاف جایی که از یک قضیه شخصیه سؤال کرده است. می گوید برادر من عالم است. این عالمی که برادر من هست ویژگی های مختلفی ممکن است که داشته باشد. احتمالات مختلفی در موردش وجود دارد. ما می گوییم این احتمالات هیچ کدامش در حکم دخالت ندارد. اینکه مثلا برادر من چاق است یا لاغر است مسن است یا کم سن است نمی دانم ایرانی است مسلمان است غیر مسلمان است تمام خصوصیات شخصیه ای که می تواند آن شیء داشته باشد آن خصوصیات در حکم دخالت ندارد. ببینید این خصوصیات بر چه قانونی این اطلاق استفده می شود. طبق قاعده ترک استفصال می گویند اگر حکم ما مربوط به یک قسم خاصی بود، استفصال می کرد سؤآل می کرد. می گفت بابا این برادر شما که می گویید چاق است یا لاغر. اگر حکم فقط مربوط به عالم چاق بود باید سؤال می کرد. ترک استفصال دلیل بر این است که حکم عام است. شاید تعبیر دقیقتر این است که یا باید سؤال می کرد یا باید خودش تفصیل می داد. لازم نیست حتما سؤآل کند. خودش می گفت اگر چاق بود احترامش کن اگر نبود نکن. ترک استفصال و تفصیل. از این عمومیّت استفاده می شود. خب ولی یک نکته ای اینجا وجود داد آن این است که در بعضی از موارد، ترک استفصال لازم نیست. و از جمله ای که ناظر به یک قضیه جزئیه است اطلاق استفاده نمی شود. چطور؟ جایی که یک ویژگی ای در مورد وجود داشته باشد که این ویژگی عرف متعارف احتمال دخالتش را در حکم بدهد. فرض کنید همین مثالی که می گویم برادر من عالم است اگر برادر شما کافر هم هست. عالمی هست که کافر هم هست. خب این خصوصیتش را درج می کند. همین جوری سؤال نمی کنند که برادر من عالم است بگوییم اکرمه. این خصوصیت درج می شود. خب بعضی از خصوصیات هست که این خصوصیات در مورد شخصی اگر بود درج می شد. امام علیه السلام می تواند به همین ظهور سکوتی سؤال سائل اکتفا کند و سؤال نکند. مثلا این یک مثال بزنم یک کسی می آید سؤال می کند که آقا همسایه ما آمده است و نردبان گذاشته است و وارد خانه ما شده است. خب من تکلیفم چیست؟ نردبان گذاشته است و وارد خانه ما شده است و شیشه خانه ما را شکسته است. می گوید خب ضامن است شیشه خانه را باید مثلا بدهد. اگر این همسایه که آمده است نردبان گذاشته و شیشه را شکسته است به خاطر این بوده است که بچه من در خانه گیر کرده بوده است. برای نجات دادن بچه نردبان گذاشته است همین جوری نردبان نگذاشته است. دیده است صدای گریه بچه می آید و نردبان گذاشته است و شیشه را شکسته است و وارد خانه شده است برای اینکه به من احسان کند. آیا به طور معمول همین جوری سؤآل می کنند که نردبان گذاشته است وارد خانه من شده است شیشه را شکسته است یا اینکه سؤال قید می کنند که این شیشه شکستن به خاطر احسان به من بوده است. برای این بوده است که بچه من را نجات دهد خطری که احساس می کرده است که متوجه من است را دفع کند. به طور طبیعی سؤال می کند. پس اگر همچین چیزی را در سؤال اخذ نکرد یعنی به جهت الکی نردبان گذاشته است به جهت این نبوده است که به من کمک کند. یک ویژگی هایی که محتمل الدخاله هست در ضامن بودن و ضامن نبودن، این خصوصیات را در سؤال درج می کنند. اکتفا کردن به سکوت، گاهی اوقات خودش یک معنای خاصی را افاده می کند. اینکه دیگر لازم نیست ترک استفصال شود. اینجا لازم نیست ترک استفصال شود. خب کافی است. همین که ظهور سؤال سائل با توجه به سکوت به یک معنای خاصی منصرف است. بنابر این فرق است بین اینکه ما عمومیت را از ترک استفصال بخواهیم ثابت کنیم که یک قضیه شخصیه است ولی اگر نه، امام علیه السلام این جوری گفت که هر کسی نردبان بگذارد و از خانه مردم بالا رود و شیشه مردم را بشکند ضامن است. ما می گوییم اطلاق دارد یعنی چه این نردبان گذاشتن و شیشه شکستن به خاطر احسان به صاحب خانه باشد یا نباشد. خودش فی نفسه اطلاق دارد. حالا با ادله ما علی المحسنین من سبیل این را تقیید می کنیم یا خیر آن یک بحث دیگر است. ذاتا آن جایی که دلیل از یک امر عامی سؤال کرده است یا امام علیه السلام خودش سؤال ابتدایی یک موضوع عامی را مطرح کرده است آن یک نوع عمومیت از آن ستفاده می شود. ولی عرض من این است که گاهی اوقات سؤال ولو به شکل عمومی است ولی ناشی از یک قضایای شخصیه است. یعنی یک چیزهایی اتفاق می افتد می آیند همان را در یک قالب کلی بیان می کنند. آن جایی که سؤال به صیغه کلی هم باشد و ناشی از قضایای شخصی باشد آن جا هم متعارفا آن ویژگی هایی که آن قضیه شخصیه هست آنها را درج می کنند. یا لا اقل می گویند که مثلا از صور مختلف این سؤال اکتفا نمی کنند به یک سؤال کلی کردن. فرض کنید یک قضیه ای اتفاق افتاده است همین در همسایگی خانه ما یک نفر نردبان گذاشته است و رفته است و شیشه را شکسته است من الآن می خواهم این را سؤال کنم ولو سؤال را هم به قضیه شخصیه سؤال نکنم. این جوری کنم ما حکم من وضع نردبانا درجه سلّما یک سلّم گذاشت و رفت بالا و امثال اینها حکم این چیست. این جوری سؤال نمی کند ولو سؤآل کلی هم باشد. عرض من این است فی عمّ و عمه سؤال شخصی نیست و کلی است ولی خیلی وقت ها این سؤالات کلی ناشی از یک قضایایی است که اتفاق افتاده است. یکی از دنیا رفته است عمو و عمه اش از دنیا رفته اند از او سؤال می پرسند. این باعث می شود که حتی اگر سؤال هم کلی باشد به این نحو سؤال نکنند همین جوری بگویند فی عمٍّ و عمّه. به خصوص یک نکته ای را در آن مطلب قبلا عرض کردم که فی عمٍّ و عمّهٍ اگر اطلاق داشته باشد اگر عمو مادری باشد و عمه پدری باشد اینها را هم شامل می شود. در حالی که قطعا حکم این این نیست. قطعا جایی که، حالا برعکس عمو مادری باشد. عمه پدری باشد. عمو سهم مادر را می برد و عمه سهم پدر را می برد عمه اینجا باید دو سوم ببرد و عمو یک سوم ببرد. این دیگر از جهت چیزی روشن هست.

سؤال:

پاسخ: خب آن هم گاهی اوقات ممکن است تأثیر داشته باشد. آن هم ممکن است اثر داشته باشد که کسی از سؤالات کلی می پرسد یا شخصی. غرض من یک جهت دیگر است می گویم اگر سؤال سائل اصلا در مقام اطلاق باشد، این صورتی که مختلفین هستند باید این صورت را هم شامل شود. در حالی که این صورت قطعا شامل نمی شود و این صورتش تقریبا اجماعی هست که مطلب به این شکل نیست. این است که به نظر می رسد که عم و عمه باید همین تفصیلی که در کلام اقای حکیم مطرح است که آیا ابوینی هستند یا امی هستند اگر ابوینی اصلا تفصیل قائل شد هر دو ابوینی هستند. هر دو امی هستند. یکی شان ابی هست یکی امی هست این تفصیلات را باید در موردشان مطرح کرد. یک نکته ای می خواهم عرض کنم این نکته را توجه فرمایید الآن وقت گذشته است ولی چون امروز می خواهیم بحث را تمام کنیم بگذارید این را ادامه دهم. اینکه در کلام اقای حکیم این بود که عمو و عمه اگر هر دو شان ابوینی یا أب تنها باشند، به تفاضل تقسیم میکنند. یعنی عمو دو سوم و عمه یک سوم. ولی اگر أمی باشند ایشان تعبیر می کرد که ففیه قولان اقربهما القسمت بالسویه. در عمو و عمه امی کأنه دو قول در مسئله هست و آن جا بعضی ها حتی در عمو و عمه مادری هم گفته اند للرجل مثل حظ الانثیین باید تقسیم کنند. این جوری مطرح شده است. این مطلب که عمو و عمه امی للرجل مثل حظ الانثیین تقسیم می کنند سهم مادر را این را به خیلی ها نسبت داده اند. مرحوم نراقی در مستند این را نسبت می دهد می گوید که عمو و عمه اذا کان لأم باشد اینها للرجل مثل حظ الانثیین هست می گوید وفاقا للفضل و المفید و الصدوق و النهایه و الشرایع و النافع و القنیه مدعیا علیه اجماع الامامیه. علت اصلی اش این است که اینها عم و عمه را مطلق گذاشته اند و قید نزده اند که عم و عمه ابوینی هست یا أبی هست. به اطلاق آن عبارت ها تمسک کرده اند از این اطلاق حکم مطلق. به نظر می رسد که این عبارت ها مطلق نیست. به خصوص در این شرایع یک عبارتی دارد یکی از چیزهایی که دارد عبارت هایی که اینجا دارد عبارت شرایع است. شرایع در جایی که هر دو عمو و عمه ها مثل هم باشند یعنی یا هر دو ابوینی هستند یا هر دو أبی هستند یا هر دو أمی هستند، همین گفته است للرجل مثل حظ الانثیین. ولی جایی که متفرّق باشند. یعنی عمو و عمه یکی شان أبی است و یکی شان امی است آنجا گفته است که عمو و عمه ای که من أمّث باشد به تساوی ارث می برند. عبارت را من می خوانم می گوید العم یرث المال اذا انفرد و کذا العمان و الاعمام و یقتسمون المال بینهم بالسویه. آینها بحثی نیست. و کذا العمه و العمتان و العمات و ان اجتمعوا ، یعنی هم عم داشته باشیم هم عمه داشته باشیم. فلذکر مثل حظ الانثیین. ولو کانوا متفرقین. یعنی اینکه بعضی هایشان ابوینی باشند و بعضی هایشان أمی باشند. فللعمه أو العم من الأم السدس. چون سهم مادر را می برند مادر اینجا یک ششم هست. و لما زاد علی الواحد الثلث. یستوی فیه الذکر و الانثی. مذکر و مؤنث مساوی اینجا حکم کرده است. و الباقی للعمّ أو الاعمام من الأب و الام بینهم للذکر مثل حظ الانثیین. صاحب جواهر هم به این عبارت اشاره می کند می گوید متفرق بودن چه فرقی دارد. چون هم عموی پدری داریم هم عمه پدری داریم هم عموی مادری داریم هم عمه مادری داریم این مادری ها للذکر مثل حظ الانثیین در آن اجرا نشود و به سویه باشد. این چه فرقی دارد. به قرینه آن صاحب جواهر می گوید که ایشان می گوید معلوم نیست ایشان آن عبارت قبلی ای که گفته است ناظر به صورت مادری هم باشد. من هم تصورم همین است. عبارت خیلی قرابت دارد که جایی که عمو و عمه مادری با عمو و عمه پدری همراه باشند مساوی ارث می برند. ولی اگر تنها باشند نه للرجل مثل حظ الانثیین باشد این خیلی مستبعد است. این است که من فکر می کنم که عبارت بد تعبیر کرده اند. یعنی مرادشان خصوص عمو و عمه پدری بوده است. اصل قضیه اش هم این است که این عبارت به تبع نهایه است. نهایه هم خیلی وقت ها عبارت هایش برگرفته از روایات است. در روایات سلمه بن محرز مثلا عم و عمه تعبیر کرده بوده است ایشان همان تعبیر را آورده است. همان تعبیر را آورده است مراد عمو و عمه ابوینی هست یا أبی تنها بوده است. امی را نمی خواسته است شامل شود. اصلا این تفصیلی که قولان که گفته شده است این قولان ثابت نیست. بنابر این آن که من قبلا عرض کردم که به اجماع می شود تمسک کرد بعید نیست اصلا مسئله اجماعی باشد. هیچ کسی تصریح کرده باشد که عمو و عمه مادری قاعده للرجل مثل حظ الانثیین پیاده می شود ما تصریح نداریم. بعضی ها مثل علامه و شهیدی تصریح به مخالفت کرده اند و بقیه مطلق گذاشته اند. به نظر می رسد اطلاق ناظر به این مطلب نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد